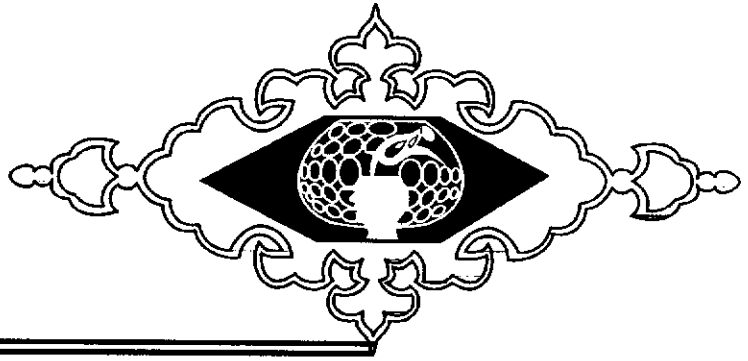


غیاث الدین منصور دشتکی

شیرازی

(بزرگ فیلسوف قرن دهم)



پروین بهارزاده - پژوهشگر

داده‌اند.^۳ نسب ایشان به زید بن علی بن الحسین علیه السلام می‌رسد.^۴ افراد این خاندان همگی اهل دانش، تألیف و تدریس بودند و در زمان خویش شاخص علم و عرفان به شمار می‌رفتند. غیاث الدین منصور درباره گستره دانش در میان اجدادش می‌نویسد:

«لم يوجد بينه (يعني پدرش) و بين مدينة لاعلم و بابه عليهما السلام أب لم يتميز عن أبناء الزمان بمزيد علم و عرفان»^۵

بزرگترین فرد این سلسله، دانشمند و ادیب نامدار، سید علیخان مدنی دشتکی شیرازی واسطه در اجازات حدیث و مؤلف کتابهای سلافة العصر، الحدائق النديه فی شرح فوائد الصمدیه، ریاض السالکین فی شرح صحیفة سید الساجدین علیه السلام، سلوة الغریب و... است.^۶ وی پس از حدود ۴۸ سال اقامت در

الحکماء در ادبیات، منطق، کلام، فلسفه، تفسیر، فقه، اصول، طب، ریاضیات، هیئت، نجوم، عرفان، اخلاق، داروشناسی، جواهرشناسی و حتی علوم غریبه صاحب نظر بود و در همه این زمینه‌ها تألیفاتی عمیق به جا گذاشته است.

این جامعیت در علوم از مهمترین ویژگیهای امیر غیاث الدین است تا آنجا که وی را بدین سبب، معلم ثالث نیز خوانده‌اند.^۱

۱- ولادت و وفات

امیر غیاث‌الدین منصور در سال ۸۶۶هـ.ق (۱۴۱۶م. / ۸۴۰هـ.ش) در محله دشتک شیراز - محله لب آب کنونی - متولد شد و در خدمت پدر بزرگوار خود به تحصیل علوم پرداخت.

درباره سال وفات وی اتفاق نظر وجود ندارد. مرحوم مدرس بین سالهای ۹۴۰، ۹۴۸ و ۹۴۹ مردّد است.^۲ دیگران تاریخ وفات وی را ۹۴۸ و ۹۴۹ ثبت کرده‌اند.

۲- خاندان دشتکی، سلسله آباء و اجداد

خاندان سادات دشتکی از قرن پنجم به شیراز آمده و فرزندان آنان در طی قرون بعدی، خسانواده معروفی را تشکیل

چکیده:

در طول قرون هشتم، نهم و دهم، شیراز کانون اصلی حکمت اسلامی قبل از ملامت‌داری بود. در آن روزگار، مایه‌های فلسفه اسلامی ایران در هند ظهور یافت و آنچنان رشد کرد و شکوفا شد که آثار آن تا به امروز در شبه قاره هند و پاکستان تجلی دارد. مهمترین جریان فکری فلسفی، به تعبیر شهید مطهری، در شیراز و از فیلسوفانی چون قطب‌الدین شیرازی شروع شد و سپس بدست نیمه فیلسوفانی چون محقق دوانی (متوفی ۹۰۸)، صدرالدین دشتکی (متوفی ۹۰۳) و پسرش غیاث‌الدین منصور افتاد و سرانجام از دست اینان به دوره اصفهان و میرداماد و ملامت‌داری رسید.

کلیدواژه‌ها:

جامعیت علمی، صدارت، آراء فلسفی - کلامی، غیاث‌الدین، حادث

غیاث الدین منصور دشتکی

غیاث‌الدین منصور بن محمد دشتکی ملقب به خاتم‌الحکماء و غیاث

(۱) خلاصة التواریخ، قمی، ج ۱۰، ص ۲۹۶

(۲) ریحانة الادب، مدرس، ج ۴، ص ۲۵۸

(۳) فارسنامه ناصری، فسایی، ج ۲، ص ۱۰۳۸

(۴) همان منبع، ص ۱۱۴۲

(۵) کشف الحقائق المحمدیه، دشتکی، ص ۱۹۶

(۶) همان منبع، ص ۱۰۳۸

مکه و هند به شیراز آمده به تدریس در مدرسه منصوریه پرداخت.

بنابر گزارش مفصل فسایی، بزرگان این خاندان پس از غیاث الدین منصور در پنج خطه می‌زیسته‌اند:

الف) گروهی در شیراز متوطن بودند یا مانند سید علیخان پس از مدتی به شیراز بازگشته بودند.

ب) جماعتی مانند میرزا محمد معصوم دشتکی (جد سید علیخان) در مکه اقامت گزیدند. وی در مسجد الحرام، فقه مذاهب پنجگانه را علاوه بر کتب تفسیر و کلام، تدریس می‌کرد و نقش عمده‌ای در تقریب مذاهب داشت.

ج) برخی چون نظام الدین احمد، فرزند میرزا محمد معصوم به حیدرآباد دکن (هند) رفتند؛ هنوز نیز بازماندگان آنها در آنجا اقامت دارند.

د) عده‌ای از اولاد سید علیخان، همچون میرزا حسن حسینی فسایی، صاحب فارسنامه ناصری، به فسا رفتند.

ه) جمعی نیز چون امیر جمال الدین دشتکی، عموزاده غیاث الدین منصور راهی هرات شده و در همانجا اقامت گزیدند.^۱

و بدین ترتیب این سلسله جلیله سادات، گستره وسیعی از تاریخ و جغرافیا را در پرتو برکات علمی خویش منور ساخته‌اند.

صدرالدین محمد ثانی فرزند غیاث‌الدین منصور صاحب اجازه مشهور و ممتازی است که در ضمن آن سلسله آبا و اجداد خویش را معرفی کرده می‌گوید:

«جد بزرگم احمد سکین به مدت ۱۰

سال همراه و مصاحب امام رضا علیه السلام بود - از آن زمان که ایشان در مدینه بودند، تا آنگاه که به خراسان رفتند - و در این مدت از محضر امام علیه السلام کسب علم کرده و اجازه امام علیه السلام به او نیز نزد من است. احمد از امام رضا علیه السلام و از پدران بزرگوار ایشان و سرانجام از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می‌کند و این اسناد نیز خاص من است و هیچکس را با من در آن شریک نباشد.»^۲

۳- شرایط سیاسی زمان

امسیر غیاث الدین در یکی از بحرانی‌ترین دوره‌های سیاسی تاریخ زندگی می‌کرد. او در زمان خود، حکومت سنی مذهب تیموریان را تجربه کرده بود و به همین سبب، عنصر تقیه در آثار دوره جوانی او ظهوری واضح دارد. ایران که پس از حمله مغول و تیمور تازه می‌خواست روی آرامش به خود ببیند بار دیگر دستخوش هرج و مرج و برانگیزیهای جانشینان تیمور و خانهای محلی ترک نژاد قرار گرفت. در سال ۹۰۳ سلطان مراد پسر سلطان یعقوب به سلطنت رسید و میان او و مردم فارس اختلافاتی در گرفت. قاسم بیگ به تصور اینکه محرک واقعی مردم، امیر صدرالدین محمد دشتکی - پدر غیاث الدین - است، فرمان داد تا عده‌ای از ترکمانان بایندری به منزل او ریختند و خانه‌اش را غارت کردند و امیر صدرالدین را به قتل رساندند.^۳ زخم این غارت و قتل، دل فرزند ارشد را مجروح ساخت.

عبور از این وضعیت سیاسی و دوره‌های بحرانی و سرانجام روی کار

آمدن دولت شیعی مذهب صفوی، اغلب دانشمندان ایرانی، بالاخص شیعیانی چون غیاث الدین منصور را بر آن داشت تا از این بستر مناسب برای نشر معارف الهی و تعالیم خاندان عصمت و طهارت به بهترین شکل استفاده کنند.

۱-۳- ورود به دربار و اخذ مقام صدارت

مقام صدارت که در دوران تیموری برای نظارت بر اقاشار مختلف مردم وجود داشت، در حکومت صفوی به شکلی نو مسبدل شد. متصدی این مقام را صدراالشریعة می‌خواندند. صدراالشریعة برگزیده سیاسی شاه بود و شاهان صفوی از این مقام برای نظارت بر طبقات روحانی استفاده می‌کردند. علاوه بر آن، صدر، قاضی القضاة مملکت نیز بود؛ لذا ریاست بر همه امور، نهادها و سازمانهای مذهبی، اطلاع بر تعمیر بقاع و خیرات، توجه به زراعت و رسیدگی به موقوفات از جمله وظایف دارنده این منصب به شمار می‌رفت و از جانب او در شهرها نماینده‌هایی با عنوان شیخ الاسلام برای حل و فصل امور شرعی و مراقبت بر حسن اجرای احکام شرعی گماشته می‌شد.^۴

اولین برگزیده سیاسی شاه اسماعیل که مقام صدارت به او اعطا شد، میرجلال‌الدین استرآبادی بود. میان او که با نوشتن شرحی بر تهذیب الاصول

۱) فارسنامه ناصری، ج ۲، ص ۱۰۳۸-۱۰۴۲

۲) همان منبع، ص ۱۱۴۳

۳) حبيب السیر، خواندمیر، ج ۲، ص ۵۵۴

۴) تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ج ۵، ص ۱۷۲

رفت و مورد توجه شاه قرار گرفت و مقامی بلند یافت، بطوری که اعلام شد در فرمانها، اوامر و نواهی، فرمان شیخ بر فرمان شاه مقدم است.^۴

۲-۳- کناره گیری از دربار و انزوای سیاسی از آنجا که محقق کرکی ایرانی الاصل نبود و با وضعیت سیاسی و اجتماعی داخل ایران چندان آشنایی نداشت، فرصت طلبان به عنوان مشاور در کنار وی قرار گرفتند و با سوء استفاده از قدرت ظاهری وی، هر مخالفتی را مسأوری با شرک دانسته، با طعن و لعن به تسویه حسابهای شخصی مبادرت ورزیدند. سرانجام شعله آتش حسادت و سعایت، دامنگیر صاحبان منصب صدارت نیز شد. محقق کرکی در ابتدا به منظور مشارکت با غیاث الدین در مقام صدارت به دربار خوانده شد، ولی با اعطای فرمان شاه به وی که «هر که را او نصب کند، منصوب است و هر که را عزل کند، معزول است و در این عزل و نصب به سندی دیگر احتیاج نیست»^۵ از قدرت اجرایی بیش از قدرت غیاث الدین بهره مند شد.

این دو فقیه و حکیم، در بدو امر، با یکدیگر مشارکت علمی گذاشتند، به صورتی که یک هفته محقق کرکی، شرح تجرید قوشچی را نزد غیاث الدین درس

صدر الشریعة برگزیده سیاسی شاه بود و

شاهان صفوی از این مقام برای نظارت بر طبقات روحانی

استفاده می کردند. علاوه بر آن، صدر، قاضی القضاة

مملکت نیز بود؛ لذا ریاست بر همه امور، نهادها و

سازمانهای مذهبی، اطلاع بر تعمیر بقاع و خیرات، توجه

به زراعت و رسیدگی به موقوفات از جمله وظایف دارنده

این منصب به شمار می رفت.

نجف نیز در شمار مدعوین دربار قرار گرفتند.

شاه طهماسب با ارسال صلح برای مجتهدان بزرگی چون شیخ علی کرکی و شیخ ابراهیم قطفی، ایشان را به ایران دعوت کرد. شیخ ابراهیم بنابر وظیفه ای که تشخیص داده بود، صلح را رد کرد و گفت: حاجتی به آن ندارم. اما شیخ علی کرکی، ضمن قبول صلح در اعتراض به شیخ ابراهیم گفت:

«خطا کردی زیرا به ترک تأسی بر امام، یا حرام مرتکب شده ای یا مکروه. امام حسن علیه السلام جوایز معاویه را قبول کرد، نه تو بالاتر از امام علیه السلام هستی و نه این سلطان بدتر از معاویه!»^۳

سرانجام در سال ۹۳۸، شیخ علی بن عبدالعالم کرکی عاملی از عراق به تبریز

علامه حلّی، شهرتی کسب کرده بود و غیاث الدین منصور که حکیمی عمیق بود، بحثهایی در گرفت. شاه اسماعیل به تشویق وزیرش میرزا شاه حسین که مردی دانش دوست بود، کوشید تا غیاث الدین را در صدارت با جلال الدین شریک گرداند، ولی بر این امور موفق نشد.^۱

پس از فوت شاه در سال ۹۳۰ و به سلطنت رسیدن بهادرخان، مجدداً غیاث الدین به منظور مشارکت در مقام صدارت به دربار تبریز دعوت شد. وی ابتدا این دعوت را پذیرفت، ولی پس از آنکه از نزدیک با جلال الدین استرآبادی برخورد کرد، نتوانست دیدگاههای وی را تحمل کند و به شیراز بازگشت. یکی از شعرای دربار صفوی (خلیل منجم) در آن هنگام خطاب به وی چنین سرود:

ای میر به القاب مقید رفتی

نوشته ترا خلیفه أبجد رفتی

تعظیم تو آخر نه چو اول کردند

افسوس که نیک آمدی و بد رفتی^۲

سرانجام در سال ۹۳۶ هـ مجدداً از سوی بهادرخان شاه طهماسب که تقریباً شانزده ساله بود، به دربار دعوت شد تا این بار مستقلاً مقام صدارت را عهده دار باشد، غیاث الدین نیز این سمت را پذیرفت و تا سال ۹۳۸ (به مدت ۲ سال) متصدی این مقام بود.

دولت صفوی، تقویت فقه و فقاہت شیعی را یکی از اهداف خود برمی شمرد؛ این امر با ظاهر سازی و ظاهرگرایی شاهان صفوی و قشون قزلباش نیز تطبیق کامل داشت؛ لذا فقهای شیعه جبل عامل و

(۱) روضات الجنات، خوانساری، ج ۲، ص ۲۱۲

(۲) خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۲۹۶

(۳) روضات الجنات، ج ۱، ص ۲۵

(۴) همان منبع، ج ۴، ص ۳۶۳

(۵) همانجا

بگیرد و یک هفته غیاث الدین، کتاب قواعد علامه حلی را نزد محقق کرکی بیاموزد.^۱ ولی افسوس که آتش سعایت، بذر این مشارکت را نیز سوزاند؛ قشری مذهببان بیخرد، نزد شیخ سعایت غیاث الدین منصور را کرده گفتند که به مذهب فلاسفه رغبت تام دارد و مقید به احکام و عبادات شرعی نیست.^۲ قاضی نورالله شوشتری در این باره می نویسد:

«حکایاتی که در باب عدم تقید حضرت میر به احکام شرع اقدس مذکور می شد، وسیله نقار خاطر شریف جناب شیخ بزرگوار شد و بعضی از مفسدان در مقام افساد برآمده، مبانی نزاع استحکام تمام یافت.»^۳

سرانجام این اختلاف با پیدا شدن بهانه‌ای، ظهور تام یافت. یکی از فرمانهایی که محقق کرکی به سراسر مملکت ابلاغ کرد، تغییر قبله مساجد و محرابها از جنوب غربی به جنوب بود. فرمان فوق مستلزم خرابی بسیاری از مساجد قدیمی ایران بود که توسط معماران متخصص بنا شده بود. روزی در مجلس شاه بحث تغییر قبله مطرح شد و غیاث الدین که به عنوان مقام صدارت دینی، خد را مسؤول می دانست، گفت: «تغییر قبله مساجد بر وجه صحت، بی رسم دایره هندسی و دانستن بعضی از مسائل هیئت و هندسه صورت نیندد و شیخ را بر آن اطلاعی نیست.»

شیخ عصبانی شد و کار اختلاف بالا گرفت. در مجلس دیگر، شیخ متعرض نظر غیاث الدین شده، این آیه را تلاوت کرد:

«سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيَهُمْ

عن قبلتهم الّتی كانوا علیها...»^۴ و در ضمن آن، با کنایه، غیاث الدین منصور را به جهل و سفاهت موصوف ساخت؛ این خبر به غیاث الدین رسید و او در جواب شیخ این آیه را نوشت:

«لئن أتیت الدین أو توا الکتاب بکلّ آیه ما تبعوا قبلتک و ما أنت بتابع قبلتهم و بعضهم بتابع قبله بعض و لئن اتبعت أهواء هم من بعد ما جاءک من العلم إنک إذا لمن الظالمین».^۵

در این اختلاف، شاه نیز به حمایت از محقق کرکی برآمد و در نتیجه غیاث الدین منصور در سال ۹۳۸ در سن ۷۲ سالگی از مقام صدارت استعفا داد و با آزردهی تمام تبریز را ترک گفت و به شیراز بازگشت و تا پایان عمر تنها به تألیف، تدریس و تربیت شاگرد در مدرسه منصوریه شیراز پرداخت.^۶

این اختلاف و کناره گیری از دربار، سبب انزوای روزافزون غیاث الدین شد. وی نه تنها خود، دیگر گرایش و تمایلی به دستگاه صفویه نشان نداد، حتی فرزند ارشدش، شرف الدین علی را به علت نزدیکی به دستگاه، مورد انتقاد قرار داد و این بیت را در وصف او سرود:

هرکجا بی هنری هست بدو می بخشند

بیشتر ز آنچه ز ایام تمنا دارد^۷

کناره گیری غیاث الدین از سیاست و دربار، خشم شاه را برانگیخت و این خشم متوجه فرزندش صدرالدین محمد نیز گشت؛ تا جایی که تصمیم به قتل او گرفت و سبب شد وی در سال ۹۶۱ مدرسه منصوریه شیراز را ترک کرده به گیلان بگریزد و به خان احمد گیلانی پناه آورد.^۸

اکثر دانشمندان خاندان دشتکی نیز جلای وطن کرده به حجاز و هند رفتند. بسیاری از شاگردان غیاث الدین نیز مورد بیمه‌ری و تهمت تسنن و مخالفت با محقق کرکی قرار گرفتند.

۳-۳-۳ گمنام ماندن و انتقال آثار

اختلافی که بین غیاث الدین و دولت صفوی ایجاد شده بود، سبب گشت که حتی کتاب نیز کمتر به نسخه برداری از آثار وی همت گمارند؛ زیرا اینکار نه از نظر سیاسی صلاح بود و نه از لحاظ اقتصادی مقرون به صرفه!

بدینسان آثار غیاث الدین کمیاب و گاه منحصر بفرد ماند و بالاتر از آن سبب شد که یک نسل پس از وی بتوانند به سرقت آثار او بپردازند و آنها را به خود نسبت دهند. قطعاً به همین دلیل قاضی نور الله شوشتری پس از شمردن آثار غیاث الدین و اعلام اینکه اکثر آنها را خود دیده و مطالعه کرده است، می گوید:

«... غرض از تفصیل تصانیف میر و اظهار تشرف با مطالعه اکثر آن، رد بر کلام بعضی از افاضل عصر، مثل ابوالحسن کاشی و ملا میرزا جان شیرازی که

(۱) فارسنامه ناصری، ج ۱، ص ۳۹۰

(۲) فوائد الرضویة، قمی، ص ۶۶۸

(۳) مجالس المؤمنین، شوشتری، ج ۲، ص ۲۳۱

(۴) بقره، ۱۴۲

(۵) بقره، ۱۴۵

(۶) فارسنامه ناصری، ج ۱، ص ۳۹۱

(۷) همان منبع، ج ۲، ص ۱۱۴۱

(۸) تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص ۴۰۵

وسواس را عامل انزوای او معرفی می‌کند: «از بیماری آشک - یا سفلیس - که در آن روزگار شایع بود، بسیار بیم داشت و از آن جهت، از جمیع مردم متنفر گشته بود»^۴

۴- فرزندان

غیاث الدین دارای دو پسر بود:

۱- شرف الدین علی، فرزند ارشد وی که بر خلاف پدر، گرایش چندانی به علوم عقلی و نقلی نداشت و هیچ اثر علمی از خود بر جای نگذاشت؛ ولی پدر، کتاب «مقالات العارفین» و نیز کتابی در تصوف و اخلاق به اسم وی نگاشته است.^۵

۲- امیر صدرالدین محمد، که با جد بزرگوارش همنام بود، همانند او و نیز همچون پدر خویش، به علوم عقلی گرایش بسیار داشت و از همین رو، مورد توجه پدر بود. قاضی نورالله در این باره می‌نویسد:

«حضرت میر را دو خلف ارجمند بود، یکی میر شرف الدین علی که اکبر و اورع و اتقی بود و دیگر میر صدر الدین محمد که اصغر واذکی و افهم و افضل بود، بنابر این التفات حضرت امیر به او بیشتر بود»^۶

وی را صاحب توبه نصح خوانده‌اند. تاریخ، حکایت از شرب خمروی در مدت

سرق و انتحال او کردم، آن رساله را متروکه ساخته و رساله دیگری تألیف نمود؛ گرچه آن نیز خالی از سرق و انتحال نیست»^۱.

گمنام ماندن این حکیم فرزانه در میان صفحات تاریخ و فرسودگی آثار گرانقدر و ارزشمندش که در واقع دستمایه حکمت متعالیه صدرالمتألهین شد، ظلمی بود که شرایط سیاسی حکومت شیعه نام صفوی بر شیعه بحق از آل علی علیه السلام روا داشت؛ این در حالی است که صدر المتألهین از او چنین یاد می‌کند:

«الذی هو سرّ ابیه المقدس، غیاث اعظام السادات و العلماء، المنصور المویذ من عالم الملکوت»^۲.

چنین احترامی از ملاصدرا جز درباره استادانش همچون شیخ بهایی و میرداماد سابقه نداشت و این ناشی از شناخت او از غیاث الدین منصور و شناخت بيمهري‌ها و جهالت‌هایی بود که روح این حکیم فرزانه را می‌آزرد؛ صدرالمتألهین خود نیز این بيمهري‌ها را تجربه کرده بود.

این ظلم تنها با گمنام ساختن او و اندراس آثارش منحصر نشد؛ بلکه ظلم بزرگتر را برخی تاریخ نگاران بر این حکم فقید روا داشتند، گاه او و پدرش را مشکوک الاعتقاد به مراسم مذهب جعفری معرفی کردند.^۳ و جای دیگر با کمال وقاحت، به لوٹ کردن جریان انزوای سیاسی او پرداختند.

صاحب خلاصه التواریخ در گزارش اواخر عمر غیاث الدین با لحنی آمیخته به تمسخر و استهزاء از وسواس و ترس این حکیم از بیماری سفلیس می‌گوید و این

مصنفات حضرت میر را که اکثر به واسطه نفاست متداول نشده است و به دست هرکه می‌افتد، به آن ضنّت می‌کند، بدست آورده، سخنان خوب را از آنجا می‌دزدند و جهت پی غلط کردن می‌گویند که از تصنیفات میر غیاث‌الدین منصور، غیر نامی نیست و بعضی کتب که در مصنفات متداول خود نام آن را مذکور ساخته است، وجود خارجی نیافته‌اند و اگر احیاناً یکی از آن کتب به دست طالب علمی افتد و از دزدی ایشان مطلع شود، دعوی توارد می‌کنند. از حضرت استاد محقق عبدالواحد علی شوشتری (روح‌الله روچه) شنیده شد که می‌فرمودند: «ملا ابوالحسن، شش دلیل از جمله ادله‌ای را که در رساله اثبات واجب ذکر کرده و آنها را از جمله خواص فکر خود شمرده، از شرح هیاکل حضرت میر انتحال نموده است و در ایامی که به التماس بعضی از اعزه، ردی بر رساله او می‌نوشتم و اظهار

دولت صفوی،

تقویت فقه و فقاہت شیعی
را یکی از اهداف خود
برمی‌شمرد؛ این امر با

ظاهر سازی و ظاهر گرایی
شاهان صفوی و قشون قزلباش

نیز تطبیق کامل داشت؛

لذا فقهای شیعه جبل عامل

و نجف نیز در شمار مدعوین

دربار قرار گرفتند.

(۱) مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۳۲

(۲) الأسفار الأربعة، ملا صدرا، ج ۶، ص ۸۶

(۳) روضات الجنات، ج ۷، ص ۱۷۷

(۴) خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲۹۷

(۵) طرائق الحقایق، نعمت‌اللهی، ج ۳، ص ۱۲۲

(۶) مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۳۲

کوتاهی از جوانی دارد؛ خوانساری در این باره می نویسد:

«لم یعهد من أحد من الأحاد توبةً إلى الله تعالى بمثل توبة هذا الرجل المؤید من عند رب العباد»^۱

همین توبه و در پی آن توجه وافر وی به عبادت و ریاضت، در کنار تعالیم ارزشمند پدر، از او دانشمندی بزرگ ساخت که در طی درجات عالی علمی بر پدران خویش تاسی جسته علاوه بر آن، در نقل حدیث، صاحب اجازه ممتازی گشت که سند آن از طریق پدر و اجدادش به زیدبن علی بن الحسین و از آنجا به امام سجاد^{علیه السلام} می رسد.^۲ و سرانجام، رساله‌ای موسوم به الذکری، در مذمت خمر می نگارد و می نویسد: «إلى الشراب - و من شربه أو شربه، خسر و خاب - عن الخمر، الرجس النجس الخبيث الخبيث، الذي هو من عمل الشيطان و هو أبو الخبائث الموقع للعداوة و البغضاء و الطغيان، الضاد عن ذكر الله و عن الصلاة، المزيل للعقل الذي هو أصل الخيرات، الهاد للأبدان، الهادم للأديان المقسم للأرواح...»^۳

سپس به زیبایی تمام و با شیوه‌ای لطیف به تفسیر آیات ۹۰ و ۹۱ سوره مائده می پردازد. این رساله بنا بر تصریح خود مؤلف، در روز دوشنبه ۲۵ ربیع الاول سال ۹۶۱ در مدرسه منصوریه به اتمام رسیده است. پس از این تاریخ، از او اطلاعی در دست نیست. همین قدر نوشته‌اند که در اختلافاتی که بین شاه طهماسب و خان احمد گیلانی پدید آمده بود، صدرالدین محمد به جانبداری از

خان احمد و سرپیچی از اوامر شاه متهم شد، لذا قصد جان او کردند. از این رو از شیراز به گیلان گریخت. شاه طهماسب در سال ۹۷۴ خان احمد را شکست داده، در بند کرد و در نتیجه دربار خان احمد که یکی از بزرگترین محلهای اجتماع دانشمندان و شاعران پارسی‌گوی ایرانی بود، فرو ریخت و آن اجتماع ارزشمند، پراکنده شد و عده‌ای به هند گریختند.^۴ در این میان از سرتوشت صدرالدین محمد اطلاعی در دست نیست.

علاوه بر الذکری، سه اثر تألیفی دیگر به وی منسوب است:

- ۱- جواهر نامه که رساله‌ای است به زبان فارسی و در بیان حقیقت جواهر و انواع آنها و اوصاف هر یک.^۵
- ۲- سفیر العرش فی تفسیر آیه الکرسی.^۶
- ۳- شافع حشر که تفسیری است فارسی از سوره مبارکه حشر.^۷

۵- شاگردان

پیش از این نیز متذکر شدیم که غیاث‌الدین منصور پس از ترک تبریز و بازگشت به شیراز مدت ۱۰ یا ۱۱ سال در مدرسه منصوریه که پدرش آن را بنا کرده بود، به تدریس و تربیت شاگرد پرداخت. حاصل این تلاش شاگردانی هستند که هر یک آثار علمی با ارزشی از خود برجای گذاشته و رد زمان خود چهره‌ای بارز و درخشان داشتند؛ افرادی چون:

- ۱- مصلح الدین لاری: وی پی از تکمیل معلومات در شیراز، رحله‌های فرهنگی خویش را آغاز کرد. ابتدا به

هندوستان عزیمت کرد، بعد به حجاز، عراق و ترکیه رفت و سپس از اسلامبول عازم بغداد شد و در این شهر اقامت کرد؛ در همین ایام، تاریخ عثمان را به رشته تحریر درآورد و در پی آن به تألیف کتب دیگری همچون: حاشیه بر شرح جامی، شرح فارسی دوانی، حاشیه بر شرح جلی، شرح فارسی هیئت قوشچی، حاشیه بر انوار التنزیل شافعی و آثار دیگر (مجموعاً ۱۲ اثر تألیفی) پرداخت و سرانجام در سال ۹۷۹ هـ در بغداد درگذشت.^۸

- ۲- تقی الدین ابوالخیر محمد بن محمد فارسی: وی در زمره شاگردان بنام غیاث‌الدین منشور بود و احتمالاً از تدریس صدرالدین محمد کبیر نیز بهره جسته است؛ زیرا در کتاب صحیفه النور خود از او با لقب الاستاذ یاد می‌کند. تألیفات وی عبارتند از: صحیفه النور حکمت، تهذیب الاصول در علم ریاضیات و تحلیل اصول هندسی اقلیدس، بستان الادب، مفتاح السعادة، طلیعة العلوم، الموضوعات، حل التقویم، رساله‌ای در علم اسطرلاب و اسامی العلوم و

(۱) روضات الجنات، ج ۷، ص ۱۸۱

(۲) همان منبع، ص ۱۸۲

(۳) همانجا

(۴) تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص ۵۰۵-۵۰۴

(۵) الذریعة إلى تصانیف الشیعه، آقا بزگ طهرانی،

ج ۵، ص ۲۸۳

(۶) همان منبع، ج ۱۲، ص ۱۹۲

(۷) همان منبع، ج ۱۳، ص ۱۵

(۸) الذریعة، ج ۱۳، ص ۲۹۱

اصطلاحاتها.^۱

۳- وجیه الدین سلیمان القاری الفارسی: وی یکی از اساتید «ابوالقاسم کازرونی» مؤلف کتاب مشهور سَلَم السموات می باشد که در سالهای ۹۷۰ الی ۹۹۰ از مراجع دیار عراق عجم و خراسان بوده است.^۲ وی ناسخ برخی از آثار غیاث الدین می باشد؛ از جمله تفسیر تحفة الفنی فی تفسیر هل آتی که تفسیر سورة انسان و مترتب بر ۲۶ مشرق است.

۴- شیخ شهاب الدین علی دانیالی فسوی: که شاعری صوفی مشرب بود و در شهرستان جهرم سکونت داشت. وی کتابی موسوم به جواهر الادراج و زواهر الابراج مشتمل بر ۴۷ حدیث صحیح از ائمه طاهرین علیهم السلام به رشته تحریر درآورده است. وی این احادیث را با حدیث محبت آل بیت پایان داده و سپس به شرح فارسی احادیث پرداخته است.^۳

۵- فخرالدین محمد بن حسین استرآبادی: وی تألیفات متعددی در علوم عقلی داشته که بر اکثر نسخ آنها با عنوان سماکی امضا کرده است. از تألیفات وی می توان به رساله اثبات الله اشاره کرد که حاشیه او بر بخش الهیات شرح جدید قوشچی بر التجرید است که آن را در سال ۹۴۱ نگاشته است؛ و نیز آداب المناظره و الاستئلة السماکیه.^۴

۶- کمال الدین حسین بن شرف الدین عبدالحق اردبیلی: شاعری متخلص به الهی، (متوفی ۹۵۰هـ) صاحب دیوان الهی اردبیلی، منهج الفصاحة فی شرح نهج البلاغه، تاج المناقب و...^۵

۷- شیخ احمد جمال الدین خلخالی:

شاعر و صاحب دیوان فنائی خلخالی (متوفی ۹۸۵هـ)^۶

۸- میر قوام الدین شیرازی: شاعر و صاحب دیوان قوامی شیرازی که رساله ای به زبان فارسی در صنعت سکوک و قبایله جات و تاریخ قضاة فارس نگاشته است.^۷

۹- شیخ نصرالبیان انصاری، نیای ابوالقاسم کازرونی، مؤلف سَلَم السموات.^۸

۱۰- مولی محمد نصرالله معمائی.^۹

۱۱- میرزا شرف جهان قزوینی: فرزند قاضی جهان، متوفی ۹۶۱هـ ق شاعر و صاحب دیوان.^{۱۰}

۱۲- میرزا قاسم گنابادی: شاعر و متخلص به قاسمی.^{۱۱}

۱۳- کمال الدین حسین ضمیری اصفهانی: شاعر و معاصر شاه طهماسب که علوم ریاضی را از غیاث الدین منصور فراگرفت و در نجوم و رمل بی نظیر و در دقت ذهن و حدت طبع و فهم، بی بدیل بود.

۱۴- مقصود کاشانی شاعر و صاحب دیوان کاشی که طلبه ای از اهل کاشان بوده، پیشه اش خرده فروشی و طبخش نیک بود و در سال ۹۸۷هـ ق در شهرستان یزد بطرز مشکوکی به قتل رسید.^{۱۲}

۶- طبقه بندی آثار و تألیفات

تألیفات متعدد امیر غیاث الدین منصور که قریب به ۶۰ اثر می باشد در اثبات تبخّر و تفنّن وی، برهانی قاطع و حجتی واضح است.

با توجه به جامعیت او در علوم، این انتظار که در شاخه های متعدد علوم، اثری

از وی به یادگار مانده باشد، کاملاً طبیعی است؛ لذا کوشش نگارنده معطوف بر این گشت تا پس از استخراج اسامی آثار و با توجه به محتوای هر اثر، آنها را در ده شاخه تفکیک نماید. لازم به ذکر است که تمامی این آثار به صورت نسخه های خطی و گاه منحصر بفرد در کتابخانه های



یکس از

فرمانهایی که محقق

کرکن به سراسر مملکت

ابلاغ کرد، تغییر قیله مساجد

و محرابها از جنوب غربی

به جنوب بود. فرمان فوق

مستلزم خرابی بسیاری از مساجد

قدیمی ایران بود که

توسط معماران متخصص

بنا شده بود.

(۱) همان منبع، ج ۲، ص ۱۱۰۹؛ ج ۱۵، ص ۲۵؛

ج ۷، ص ۶۷

(۲) همان منبع، ج ۱۲، ص ۲۲۱

(۳) همان منبع، ج ۵، ص ۲۶۰

(۴) همان منبع، ج ۱، ص ۳۱ و ۹۹؛ ج ۲، ص ۸۶

(۵) همان منبع، ج ۲، ص ۹۲

(۶) همان منبع، ج ۹، ص ۲۰۳ و ۲۴۸

(۷) همان منبع، ص ۸۹۱

(۸) اخلاق منصوری، نورانی، ص ۹۷

(۹) همانجا

(۱۰) همانجا

(۱۱) الذریعة، ج ۷، ص ۲۶۲؛ ج ۹، ص ۸۶۶

(۱۲) همان منبع، ج ۹، ص ۱۰۹

ایران و بعضاً سامراء و نجف، در زیر غباری از غربت و گمنامی مکتون مانده‌اند.

الف) آداب و اخلاق

۱- آداب البحث و المناظرة؛ در شرح کتاب آداب البحث، تألیف قاضی عبدالدین ایچی (متوفی ۷۵۶) و الحاشیه علی شرح آداب البحث.
۲- اخلاق منصورى؛ مشتمل بر دو بخش: بخش اول درباره ماهیت و مقام انسان و طریق نیل او به سعادت در دنیا و بخش دوم در تهذیب اخلاق شخصی و سلوک انسان با خلائق، به همان سبک معمول «اخلاق ناصری».

۳- التصوف و الأخلاق

۴- الحکمة العملية؛ مشتمل بر سه بخش تهذیب، اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن که فهرست وار متعرض نظریات فلاسفه و آراء خویش شده است.
۵- ریاض الرضوان.

ب) عرفان

۱- رساله فی السیر و السلوک .

۲- مقالات العارفين.

۳- تراب الحقائق .

ج) قرائت و تفسیر قرآن

۱- آداب قراءة القرآن.

۲- تحفة الفتی فی تفسیر هل أتى یا تفسیر سورة الانسان. که به رغم حجم اندکش، حاوی مطالب دقیق فلسفی، عرفانی و حتی پزشکی می‌باشد.

۳- تفسیر آية سبحان الذي أسرى .

۴- التهليلة در تفسیر کلمة توحيد (لا إله الا الله).

۵- الحاشیه علی اوائل الکشاف .

۶- مطلع العرفان که ظاهراً مجموعه رسائل قرآنی اوست.

۷- شرح الصحيفة الكاملة.

د) ریاضیات (حساب و هندسه)

۱- الأساس؛ در علم هندسه.

۲- التبصرة فی المناظر؛ که احتمالاً تبصرة اوست بر کتاب تحریر المناظر از محقق طوسی که در اصول هندسه اقلیدس تألیف شده است.

۳- تکملة المجسطی؛ کتاب تحریر

المجسطی تألیف بطلمیوس منجم و

ریاضیدان یونانی است که توسط ابونصر

فارابی شرح شده است. این رساله

تکمله‌ای است بر شرح مجسطی.

۴- شرح أشكال التأسيس؛ اصل کتاب

أشكال التأسيس توسط شمس الدین

سمرقندی، در علم هندسه به رشته تحریر

درآمده و در ضمن آن ۳۵ شکل هندسی

طرح شده است.

۵- کفاية الطلاب فی علم الحساب .

۶- ضوابط الحساب؛ این کتاب را بعد از

تألیف کفاية الطلاب در ۶ باب به رشته

تحریر درآورده است.

ه) هیئت (نجوم)

۱- تحفة شاهی؛ که به موازات کتاب

الوابع و المعارج در سن ۱۸ سالگی تحریر

کرده است. مؤلف در مقصد پانزدهم

رساله جام جهان‌نما اثبات فلک پنجم

عطاردار را به این کتاب ارجاع داده است.

۲- الجهات.

۳- الحاشیه علی شرح الملخص یا

الحاشیه علی شرح الجعینی .

۴- رساله فی صنعة تسطیح الأسطلاب؛

به زبان فارسی و مشتمل بر ۱۰ فصل و

یک خاتمه.

۵- سفیر الغبراء و الخضراء یا السفیر.

۶- الوابع و المعارج .

۷- معرفة القبلة یا القبلة .

تبحر علمی غیاث الدین در هیئت و

نجوم چندان زیانزد بود که از سوی شاه

اسماعیل دوم برای تعمیر و تکمیل

رصدخانه و زیج ایلخانی که یادگار خواجه

نصیرالدین طوسی و در شرف انهدام بود،

به مراغه خوانده شد.^۱

و) طب و پزشکی

۱- رساله فی علم کتف الغنم .

۲- الشافية؛ که تلخیص کتاب دیگر او

به نام معالم الشفاء است.

۳- معالم الشفاء.

دو کتاب اخیر وی، توسط اطبای دار

العلم شیراز تا مدتها به عنوان کتب درسی

پزشکی تدریس می‌شده است.

ز) منطق

۱- تعدیل المیزان؛ که در زمان حیات

پدر خویش تألیف کرده و از وی نقل قول

فراوان دارد. ضمن اینکه متعرض

ردیه‌های وی بر شبهات فخر رازی شده،

به کتاب شفاى ابن سینا، سخنان لوکری،

بهمینار، فخر رازی، خواجه طوسی،

(۱) فارسنامه ناصری، ج ۱، ص ۸۹

سهروردی، ابهری، کاتبی، سمرقندی (نگارتندۀ قسطاس) و شهر زوری (شارح تلویحات) و پدر خود نظر داشته و برخی را با رمز نشان داده است.

وی در ایسن کتاب متذکر آرای دانشمندان در منطق شده و بررسیهای خود را به آن افزوده است؛ ضمن اینکه روش ارسطو را نیز نگاه داشته است.^۱

۲- الحاشیة علی شرح الاشارات و احواله نصیر.

ح) فلسفه و کلام

۱- الاشارات و التلویحات یا التجرید.
۲- اشراق هیاکل النور لکشف ظلمات شواکل الغرور.

در شرح کتاب هیاکل النور شیخ اشراق و رد نظرات و بیانات دوانی که غیاث الدین شرح وی را شواکل الغرور نامیده است.

۳- الأمالی؛ در فلسفه؛ که در نوع خود مانند ندارد و آراء دشتکی بخوبی از آن دریافت می شود.

۴- تجرید الغواشی؛ که در رد نظریات محقق دوانی در حاشیة أجدّ وی بر شرح قوشچی بر کتاب تحریر العقاید خواجه نصیرالدین طوسی تألیف کرده است.

۵- الحاشیة علی اثبات الواجب الدّوانیة .
۶- حجة الکلام لا یضاح محجة الاسلام؛ در مبحث معاد که در آن متعرض آراء غزالی شده و بر وی خرده ها گرفته است. بالاخص در بحث تقسیم وجود به وجود حقیقی، خیالی و ذهنی که معتقد است غزالی آراء خویش را از اخوان الصفا أخذ کرده و اعتقاد وی را بر اینکه قیامت،

ثواب و عقاب برزخ و قبر دارای وجود ذهنی و خیالی هستند به نوعی انکار ضروریات و انکار معاد شمرده است.^۲
۷- الردّ علی رسالة الزّوراء؛ رسالة الزّوراء (به معنی دجله) تألیف جلال الدین دوانی است که در تحقیق مسائل علم معقول بر طریقه اشراقیین تدوین شده است.



گمنام ماندن این حکیم فرزانه در میان

صفحات تاریخ و فرسودگی

آثار گرانقدر و ارزشمندش که

در واقع دستمایه حکمت

متعالیه صدر المتألهین شد،

ظلمی بود که شرایط سیاسی

حکومت شیعه نام صفوی

بر شیعه بحق از آل علی علیهم السلام

روا داشت.

۸- الرسالة الروحیة؛ به زبان فارسی و در تحقیق معنای روح.

۹- رسالة فی النفس و الهیولی.

۱۰- شرح الطوالع. اصل کتاب طوالع الأنوار فی علم الکلام از قاضی عبدالله بن عمر بیضاوی (متوفی ۶۸۵) می باشد.

۱۱- شفاء القلوب یا الحاشیة علی الشفاء.

۱۲- ضیاء العین یا الحاشیة علی شرح حکمة العین؛ اصل کتاب حکمة العین در فلسفه الهیه و طبیعیه تألیف ابوالحسن علی بن عمر، مشهور به دبیران کاتبی

قزوینی (متوفی ۶۷۵) است.

۱۳- کشف الحقائق المحمدیة؛ که شرح الحقائق المحمدیة از تألیفات پدر اوست. غیاث الدین، کتاب پدر را در طی ۱۲ فصل شرح کرده و اصول دیگری را در ضمن ۷ فصل بدان الحاق نموده است. در هر فصل برخی اعتقادات پدر از جمله تجرّد نفس، معاد جسمانی، صفات باری تعالی و غیره را بیان داشته و در فصل هفتم متذکر عقاید وی در اخلاق شده است و نیز به بعضی ویژگیهای شخصی پدر از قبیل ولادت، شهادت، مشایخ و تصانیف وی اشاره کرده است.

۱۴- المحاکمات بین الحواشی؛ که در واقع به سه اثر غیاث الدین منصور، اطلاق شده است که در ضمن آنها به بررسی، مقایسه و نقد آرای پدر بزرگوار خود و نظریات ملا جلال الدین دوانی پرداخته است.

۱۵- مرآة الحقائق و مجلّی الدقائق؛ شامل مبادی فلسفه، مسائل طبیعی، مسائل فلکی، امور عامه، مقولات، خدا و آفرینش، رستاخیز.

۱۶- المشارق فی اثبات الواجب.

ط) معانی و بیان

۱- الحاشیة علی مفتاح العلوم؛ کتاب مفتاح العلوم، تألیف سراج الدین

(۱) فهرست کتابخانه اهدایی سید محمد مشکوة به کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۶، ص ۲۳۵۶

(۲) مجموعه رسائل (رسالة پنجم)، دشتکی، شماره ۷۵۸ د

ابویعقوب یوسف بن محمد السکاسکی، (متوفی ۶۲۶) و شامل سه بخش صرف و نحو و معانی و بیان است.
۲- خلاصة التلخیص .

ی) رساله‌های چند دانشی

۱- جام جهان نما یا جام گیتی نما که به زبان فارسی و به منظور ارائه یک دوره مباحث ریاضی، طبیعی، حکمت عملی و ادبی تألیف شده است.
۲- الردّ علی أنموذج العلوم الدوانیه ؛ کتاب أنموذج العلوم دوانی، کتابی است در شرح برخی از مسائل شاخه‌های مختلف علوم که عبارتند از: حدیث و اصول فقه، فقه، بعضی اختلافات و تعارضات، طب، کلام، تفسیر، هندسه، هیئت، منطق و دانش اعداد (ارثماطیقی).

* برخی آراء فلسفی - کلامی

پیش از این بیان شد که غیاث الدین منصور را به سبب تبخّر ویژه‌اش در علم کلام و فلسفه، «امام الحکمة» و «سلطان الحکماء» لقب داده‌اند. اندک توجهی به شمار نگارشهای وی در علوم متعدد، به این نتیجه می‌انجامد که تألیفات او در فلسفه و کلام بیش از سایر علوم می‌باشد. وی در رساله اخلاق منصوروی در تعریف علم کلام آورده است: «چون کلام را از برای بیان ایمان و تبیین و تعیین اعتقادهای دانستنی تدوین کرده‌اند، مقصود از آن، معرفت ذات و صفات حق است به قدر طاعت بشری و دانستن کیفیت صدور کاینات و حوادث ممکنات است از او (عزت أسماؤه و تعالی

کبریائه)».

همچنین در تعریف فلسفه، قول قدمای حکما را پذیرفته، آن را به معنی «التشبه بالآله بقدر الامکان» تقریر کرده و مجرد علم به احوال موجودات را حکمت ندانسته است؛ زیرا اعتقاد دارد که در صورت اخیر، نفس عمل، خارج از حکمت فرض شده است و این معنا مغایر احادیث نبوی است. چنانکه پیامبر عظیم الشان ﷺ از علم بی عمل به خدا پناه برده می‌فرماید: «اللهم انی أعوذبک من علم لا ینفع». ولی در برخی مسائل فلسفی با نظر قدمای فلاسفه مخالفت کرده است؛ چنانکه در آغاز رساله «مرآة الحقائق و مجلی الدقائق» می‌نویسد: «در سی مسأله فلسفی با دیگران خلاف کردم و به همگان رسید. برخی سخنانم را پسندیدند و دسته‌ای نپذیرفتند.»

آنگاه آنها را برمی‌شمارد؛ مثل :

«- جهان مثال است و یادآوری بخششی است از خدای، نه نگهداشت صورت در نیروی جرمی به گفته مشائیان و نه انتقاش آن در سطح آسمان به گفته اشراقیان.
- صورتهای عقلی، هستی جداگانه دارند.

- هر نفس مجرد است.

- جنبشهای آسمان جبری است.

- مقوله‌ها نه چنانند که مشائیان ده و

اشراقیان پنج (جوهر، کم، کیف، حرکت،

نسبت) و دسته‌ای چهار (جوهر، کم،

کیف، نسبت) دانسته‌اند. بلکه برخی

ماهیت و ائیت آنها پیدا است، برخی ائیت

روشنی دارند (مانند اجناس، اجزاء جسم)

و برخی ماهیت آشکاری دارند) چون دیگر مقولات)

- مجرد و مادی، هیولی و صورت، ذاتی مشترک ندارند و گوهر، ذاتی فردهای خود نیست و هر مجردی قدیم و ازلی است. - هر جنبنده‌ای عرضی میل دارد.^۱

* مسأله انسان

وی در تجلیه رابعه از مجله اولی در رساله اخلاق منصوروی می‌نویسد: «به شهادت عقل و شرع، ثابت است که انسان هرچند ازلی نیست، ابدی است و با آنکه داغ حدوث برجبین وجود دارد، فروغ چهره بقائش سرمدی است.»

غیاث الدین همانند والد خویش - صدر الدین محمد- جسم را مرکب از هیولی، صورت و ترکیب بدن و نفس را از نوع اتحادی و صورت نوعیه بدن می‌داند و معتقد است تحقق نوع جسمانی از دو امر که یکی بالفعل مجرد و صورت عقلیه محض و دیگری ماده‌ای جسمانی است، از محالات است؛ لذا اگر ترکیب نفس و بدن از نوع ترکیب انضمامی باشد و ماده و صورت در جسم دو ذات مختلف، به هیچ وجه ماده بر صورت قابل حمل نمی‌باشد.^۲

او معتقد است انسان حادث است و مانند هر حادث دیگری مرکب از پنج علت پیش‌نیاز: عدم، فاعل، غایت، صورت و ماده. وی در تفسیر سوره انسان

۱) مجموعه رسائل، رساله پنجم، «الكلام لإيضاح محجة الاسلام»

۲) كشف الحقائق، ص ۱۸۲-۱۸۳

در این مورد که

اثبات معاد جسمانی برهانی

است یا شرعی، برخلاف

ابن سینا که معتقد است تنها

معاد روحانی قابل اثبات

از طریق عقل و قیاس است و

معاد جسمانی تنها از طریق

شرع ثابت می‌شود، معتقد

است هر دو نوع معاد به هر دو

طریق قابل اثبات می‌باشد.

موسوم به «تحفة الفتی فی تفسیر هل أتى» می‌نویسد: «این پنج علت در آیه اول و دوم سوره انسان ملحوظ شده است: اصل عدم در آیه اول یعنی «هل أتى علی الإنسان حین من الذهر لم یکن شیئاً مذکوراً» و چهار علت و اصل دیگر در آیه دوم، با این تقریر، عبارت «أنا خلقنا الإنسان» به اصل فاعل و لفظ «خلق» به اصل ماده اشاره دارد و عبارت «من نطفة أمشاج» نوع خاص ماده را لحاظ کرده است. اما عبارت «نبثیه» اصل غایت و عبارت «فجعلناه سمیعاً بصیراً» اصل صورت را می‌رساند.»

در ادامه اذعان می‌دارد که «آیات فوق اجماًلاً مثبت سه مطلب کلی است:

۱- حدوث انسان و نفی ازلیت

۲- تقدّم ماده انسان بر او

۳- بطلان تناسخ یعنی وجود شخصی

دیگر (به نام انسان) قبل از وجود کنونی او.^۱

درباره مراتب نفس یا عقل معتقد

است «نفس ناطق یا همان روح الهی، عامل تصرف در قوای بدنی است و به همین اعتبار، قوای انسانی به عملیه یا عامله و گاه عاقله، عامله و نظریه قابل انفکاک است.

وی در باب عقل نظری همان سبر و تقسیمی را می‌پذیرد که شیخ الرئیس ابوعلی سینا در شرح کتاب الاشارات و التلویحات خواجه نصیرالدین طوسی^۲ بیان داشته است. لذا آن را به عقل هیولایی، عقل بالملکه، عقل بالفعل و عقل مستفاد تقسیم می‌کند.^۳

درباره ترجیح انسان بر ملک، در تجلیه سوم از مجله اول رساله اخلاق منصوروی^۴ می‌نویسد: «از حضرت مرتضوی که مدینه علم را باب است و باب او طالبان یقین را مأب، این معنی منقول است که «اللّه تعالی ملک را عقل داد بی شهوت و غضب، و حیوان را شهوت و غضب داد بی عقل، و انسان را هر دو داد. پس اگر انسان شهوت و غضب را مطیع و متقاد عقل گرداند و به کمال عقلی رسد، رتبه او از ملک اعلی باشد... و اگر عقل را مغلوب شهوت و غضب سازد، خود را از مرتبه بهایم فروتر اندازد.»

و در ادامه به نقل از یکی از بزرگان می‌نویسد: «... شرف غیر کمال است... اگر چه ملک بنا بر قلت و سیایط و غلبه احکام تجرّد، اشرف از انسان باشد، انسان به جهت جامعیت و احاطه، افضل و اکمل باشد.»

معاد

در مبحث معاد، رساله مفصلی در

تبیین معاد جسمانی و روحانی تحریر کرده و در ضمن آن به تشنیع آرای غزالی، (بالأخص تقسیم وجود به: حقیقی، حسّی، خیالی، عقلی و شبهی) پرداخته است. پس از طرح اعتقاد خویش، شبهات منکران معاد بخصوص شبهه آکل و مأكول، امتناع اعاده معدوم و استلزام تناسخ را مطرح کرده و به یک یک آنها پاسخ گفته و اعتقاد خویش را چنین تحریر کرده است: «انّ المعاد فی المعاد، بدن الانسان بأجزاء له کان، لا بدن ما بآی جزء کیف کان، بل المعاد هو بالأجزاء التي کان له فی النشأة الاولى مع روحه، لا روحه فقط.»^۵

اما در این مورد که اثبات معاد جسمانی برهانی است یا شرعی، برخلاف ابن سینا که معتقد است تنها معاد روحانی قابل اثبات از طریق عقل و قیاس است و معاد جسمانی تنها از طریق شرع ثابت می‌شود، معتقد است هر دو نوع معاد به هر دو طریق قابل اثبات می‌باشد. «أنا اری أنّ کلاً منهما (معادین) یعرف من کل منهما (طریق الحکمة و الشرع).»^۶ در پایان بی مناسبت نیست که سخنی هم از تبخّر پزشکی وی به میان آوریم. بیانات غیاث الدین در تفسیر سوره انسان، علاوه بر رساله‌های پزشکی او که سالها در

(۱) مجموعه رسائل. رساله هفتم، تحفة الفتی، ۳۰ ر

(۲) همان منبع، ج ۲، ص ۳۵۲

(۳) همان منبع، ۸ پ

(۴) همان منبع، ۱۲ پ

(۵) همان منبع، رساله هفتم، تحفة الفتی، ۱ پ

(۶) همان منبع، ۶ ر

استخوانها با برآورد غیاث الدین یکسان است، ولی در شمار عضلات با یکدیگر تفاوت دارد. چنانکه این سینا بدن انسان را مرکب از ۵۲۹ عضله دانسته است. لازم به ذکر است که در کتب پزشکی امروزی، خصوصاً آناتومی GRAY تعداد استخوانها ۲۳۸ است؛ البته در این برآورد نیز استخوانهای ریزی که در فاصله انگشتان دست و پا قرار گرفته، محسوب نشده‌اند.

(۱) مجموعه رسائل، رساله ششم، حجة الکلام

استخوان برمی‌شمارد و اضافه می‌کند این تعداد بدون احتساب استخوانهای ریز و کنجی شکلی است که فاصله مفاصل را پر ساخته‌اند. همچنین در شمارش عضلات بدن که ابزار حرکت استخوانها می‌باشد، رقم ۵۲۰ عضله را برآورد کرده است.^۱

ذکر این نکته خالی از لطف نمی‌باشد که پیش از غیاث الدین، ابن سینا نیز مبادرت به برآورد شمار استخوانها و عضلات بدن نموده است، اما رقمی که او عنوان کرده، گرچه در مورد تعداد

دارالعلم شیراز تدریس می‌شد و حکایت از مهارت علمی و عملی وی در امر طبابت و جراحی دارد، به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویا، جراح و کالبد شکاف بوده است. به عنوان نمونه در تفسیر مزبور پس از شمارش تعداد استخوانهای بدن انسان در اجزاء مختلف آن (= سر مرکب از ۵۵ استخوان: شش قطعه در جمجمه، ۱۴ قطعه در فک بالا، دو قطعه در فک پایین و ۳۳ قطعه در دندانها؛ گردن حاوی هفت مهره؛ کمر متشکل از ۲۴ مهره در سه بخش) تعداد کل آنها را ۲۴۸

منابع:

- اخلاق منصوری: غیاث الدین منصور دشتکی، نشریه معارف، مرکز نشر دانشگاهی، شماره پیاپی ۳۸
- اخلاق منصوری: غیاث الدین منصور دشتکی، نسخه خطی به شماره ۹۱۸۰ متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی
- الاسفار الاربعه: محمد بن ابراهیم ملاصدرا، قم، چاپ مصطفوی، ۱۴۰۴
- تاریخ ادبیات در ایران: ذبیح الله صفا، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۲
- تحفة الفتی فی تفسیر هل ائی: غیاث الدین منصور دشتکی، رساله هفتم از مجموعه رسائل خطی به شماره ۷۵۸ د. متعلق به کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی
- حبيب السیر فی اخبار افراد البشر: غیاث الدین خواند میر، کتابفروشی خیام، ۱۳۳۳، چاپ دوم
- حجة الکلام لا یضاح محجة الاسلام: غیاث الدین منصور دشتکی، رساله پنجم از مجموعه رسائل فوق الذکر
- خلاصة التواریخ: میرقازی احمد قمی، تصحیح احسان نراقی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹
- الذریعة الی تصانیف الشیعه: آقا بزرگ طهرانی، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۳هـ، الطبعة الثالثة
- روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات: محمد باقر خوانساری (موسوی)، قم، کتابفروشی اسماعیلیان، ۱۳۹۲
- ریحانة الادب فی علماء المعروفین بالکینة و اللقب: محمدعلی مدرس، تهران، خیام، بی تا، چاپ سوم
- طبقات اعلام الشیعه، احياء الدائر من القرن العاشر: آقا بزرگ طهرانی، تحقیق علی نقی منزولی، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۶
- طرائق الحقائق: معصوم علیشاه نعمة اللهی شیرازی، تهران، چاپ سنگی، دارالخلافه، ۱۳۱۹
- فارسنامه ناصری: میرزا حسن فسایی، تصحیح دکتر منصور رستگاری، تهران، مؤسسه امیرکبیر، ۱۳۶۷
- فوائد الرضویه فی احوال علماء المذهب الجعفریه: عباس قمی، بی جا، ۱۳۶۷
- فهرست کتابخانه اهدایی سید محمد مشکوة به کتابخانه دانشگاه تهران: محمد تقی دانش پژوه، تهران، چاپخانه دانشگاه، ۱۳۳۵
- کشف الحقائق المحمدیه: غیاث الدین منصور دشتکی، نسخه خطی به شماره ۲۶۰۵۱ متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی
- مجالس المؤمنین: قاضی نورالله شوشتری، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۵۴
- مرآة الحقائق و مجلی الدقائق: غیاث الدین منصور دشتکی، رساله چهارم از مجموعه رسائل فوق الذکر